جلسه 96

**سه‌شنبه - 19/01/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در ثمرات فقهیه اقوال چهارگانه در دلالت لفظ امر بر وجوب بود.

دو ثمره را ذکر کردیم، ‌رسیدیم به ثمره سوم. ثمره سوم این است که اگر در خطاب بیاید که آمرک ان تغتسل للجمعة و للزیارة، ما می‌‌دانیم غسل زیارت واجب نیست اما شک داریم که غسل جمعه واجب است یا او هم واجب نیست، گفته شده است که بناء بر دلالت لفظ امر بر وجوب به وضع، دیگر نمی‌شود اثبات کرد وجوب غسل جمعه را با این خطاب. چون استعمال لفظ امر در طلب استحبابی یا جامع طلب نسبت به غسل زیارت و استعمالش در خصوص طلب وجوبی در غسل جمعه مستلزم استعمال لفظ در اکثر از معنا است که این به نظر مشهور ممتنع است و به نظر صحیح خلاف ظاهر است. و لکن اگر ما قائل بشویم به این‌که دلالت لفظ امر بر وجوب به مقدمات حکمت و اطلاق است مشکلی پیش نمی‌اید چون لفظ امر استعمال شده است در جامع طلب، ‌ما استحباب غسل زیارت را با دال آخری فهمیدیم اما مقدمات حکمت در غسل جمعه منعقد می‌‌شود و دلیل هست بر این‌که طلب در مورد آن به نحو وجوب است بدون این‌که استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم بیاید. و همین‌طور است اگر قائل بشویم که وجوب به حکم عقل است یا از باب حجیت عقلائیه است مشکلی پیدا نمی‌کنیم. استدلال می‌‌کنیم به این خطاب بر وجوب غسل جمعه.

آقای سیستانی فرمودند: بر فرض ما بگوییم لفظ امر وضع شده است برای وجوب، استعمال آن در استحباب نسبت به غسل زیارت استعمال در غیر ما وضع له نیست چون حق این است که مجاز به نحو مجاز ادعایی است نه مجاز لغوی که استعمال لفظ در غیر ما وضع له باشد بلکه استعمال می‌‌شود لفظ در همان معنای موضوع‌له و ادعاءا تطبیق می‌‌شود بر این فرد طلب استحبابی. شبیه زید اسد که استعمال می‌‌شد لفظ اسد در همان معنای حیوان مفترس و ادعاءا تطبیق می‌‌شد بر زید. پس از جمع بین طلب استحبابی در غسل زیارت و طلب وجوبی در غسل جمعه در آمرک ان تغتسل للجمعة و للزیارة استعمال لفظ در اکثر از معنا لازم نمی‌اید.

و لکن این مطلب به نظر ما ایراد دارد. چون جمع بین مجاز ادعائی و استعمال حقیقی در استعمال واحد هم خلاف ظاهر است. اگر شخصی بگوید هر چه که در باغ هست شیر است، ما در باغ یک انسان شجاعی را دیدیم، فهمیدیم که اطلاق اسد بر او از باب مجاز ادعائی بوده، می‌‌دانیم غیر از این رجل شجاع یک موجود دیگری هم در باغ هست نمی‌دانیم او هم رجل شجاع است یا واقعا حیوان مفترس است، آیا می‌‌شود بگوییم ظاهر این خطاب این است که آن موجود آخر حیوان مفترس است که معنای این تعبیر که هر آنچه که در باغ است شیر است نسبت به آن رجل شجاع از باب مجاز ادعایی باشد نسبت به آن فرد آخر از باب استعمال حقیقی باشد؟ انصافا این خلاف ظاهر است.

و لذا این ثمره را ما قبول داریم.

ثمره چهارم:‌ در بحوث گفته‌اند: اگر ما دو امر داشتیم، نسبت به یکی از این دو ترخیص وارد شد، نمی‌دانیم ترخیص در ترک نسبت به امر اول است یا نسبت به امر دوم، بناء بر این‌که وجوب به حکم عقل است باید احتیاط کنیم چون بین مدلول آن دو خطاب امر که تنافی و تعارض نیست، عقل حکم می‌‌کند به وجوب مادامی که علم به ترخیص در ترک نداشته باشیم و فرض این است که نسبت به هر کدام ما علم به ترخیص در ترک نداریم و لذا علم به این‌که یکی از این دو ترخیص در ترک دارد مانع از حکم عقل به لزوم امتثال هر دو تکلیف و لو از باب علم اجمالی منجز نمی‌شود. حداقل این است که علم اجمالی منجز پیدا می‌‌کنیم به عدم ترخیص در ترک نسبت به یکی از این دو و باید احتیاط کنیم. اما اگر ما قائل شدیم به دلالت خطاب امر بر وجوب به وضع یا به اطلاق، در بحوث گفته‌اند: این منجز به تعارض در مدلول این دو خطاب می‌‌شود. چون خطاب امر اول ظهورش حال یا ظهور وضعیش یا ظهور اطلاقیش نفی می‌‌کند ترخیص در ترک را در مورد او و بالالتزام می‌‌گوید آن امر دوم ترخیص در ترک دارد با توجه به این علم اجمالی که یکی از این دو ترخیص در ترک دارد، اطلاق خطاب امر دوم هم نفی می‌‌کند ترخیص در ترک در مورد خودش را و با هم تعارض می‌‌کنند و این موجب تساقط هر دو خطاب امر می‌‌شود نسبت به الزامی بودن امر.

این مطلب را در بحوث جلد 2 صفحه 26 مطرح کردند.

به نظر ما این مطلب ایراد دارد. چون که ما و لو بگوییم دلالت امر به وجوب به وضع یا اطلاق است، ‌علم اجمالی پیدا می‌‌کنیم که یکی از این دو ظهور یا ظهور خطاب امر اول یا ظهور خطاب امر دوم خلاف واقع است اما این مانع از حجیت ظهور خطاب دوم علی اجماله نخواهد بود. مثل این می‌‌ماند که ما وقتی مولی به ما گفت اکرم کل عالم، علم اجمالی پیدا کردیم یا زید عالم از او خارج شده است یا عمرو عالم، ‌ما به اصالة‌ العموم اکرم کل عالم تمسک می‌‌کنیم می‌‌گوییم بیش از یک نفر از این خطاب عام تخصیص نخورده است، ‌اصل عدم تخصیص این خطاب عام است نسبت به فرد دوم غیر از آن فردی که علم اجمالی به تخصیص آن داریم. و این مطلبی است که خود بحوث در جلد 3 صفحه 293 و 298 تصریح به آن کرده. و لذا این‌جا هم ما دو خطاب امر داریم می‌‌دانیم یکی از این دو خطاب امر ترخیص در ترک دارد، اگر بدانیم دیگری ترخیص در ترک ندارد که علم اجمالی به وجوب احدهما داریم احتمال هم بدهیم آن دیگری ترخیص در ترک دارد اصالة‌الظهور می‌‌گوید یکی از این دو ظهور خلاف مراد جدی است، ‌اصل این است که ظهور دوم خلاف مراد جدی نیست و مراد جدی هم بر اساس همان ظهور وجوب است و این منشأ احتیاط می‌‌شود.

فرقی هم نمی‌کند دلیل بر ترخیص در ترک منفصل باشد از این دو خطاب امر یا متصل باشد به این دو خطاب امر. چون آن دلیل بر ترخیص که متصل به خطاب امر است فرض این است که ظهور دارد در یک ترخیص در ترک. بله، اگر مجمل بود آن خطاب متصل که ترخیص در ترک یکی هست یا ترخیص در ترک هر دو، این‌جا ما قبول می‌‌کنیم که دیگر ظهور هیچ کدام در وجوب منعقد نمی‌شود و حکم عقل هم دیگر در وجوب این‌جا نیست. ولی این خلف فرض است که ما یک قرینه متصله مجمله داشته باشیم که شاید ترخیص داده باشد در ترک هر دو فعل.

و لذا این ثمره چهارم به نظر ما درست نیست.

ثمره پنجم ثمره‌ای است که مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در مبانی الاحکام جلد 1 صفحه 164 بیان کردند. فرمودند: اگر در دلیلی بیاید که ان النبی صلی الله علیه و آله أمر المؤمنین بکذا، اگر بگوییم امر وضع شده برای وجوب دلالت وضعیه می‌‌کند بر وجوب، اما اگر بگوییم دلالت خطاب امر بر وجوب به اطلاق و مقدمات حکمت هست، نمی‌توانیم از این خطاب استفاده وجوب بکنیم چون شاید خطاب امری که از پیامبر صادر شده بود محفوف بود به قرینه بر اهمال از حیث وجوب و استحباب. یا اگر یک دلیلی بگوید واجب است پدر امر کند فرزندش را به نماز مثلا بناء بر این‌که امر وضع نشده است بر وجوب کافی است در امتثال این تکلیف که پدر امر استحبابی بکند فرزندش را به نماز.

این ثمره هم به نظر ما ناتمام است. ظاهر انصرافی کلمه امر عرض کردیم طلب وجوبی است و این خطابی که به ما رسید متصل نبود به قرینه بر خلاف که مانع از انصراف لفظ امر در وجوب بشود. پس ظاهر امر النبی بکذا این است که امر امرا وجوبیا یا ظاهر این‌که پدر باید امر کند فرزندش را به نماز این است که باید او را امر الزامی بکند به نماز نه این‌که ترخیص در ترک بدهد.

ثمره ششم چیزی است که باز مرحوم حاج آقا مرتضی حائری بیان کردند. فرمودند: اگر قرینه داشته باشیم که مولی در مقام بیان نیست در خطاب امرش، مثلا سائل توهم می‌‌کرد که امر به غسل جمعه تعلق نگرفته امام علیه السلام به او اعتراض کرد فرمود نخیر امر به غسل جمعه داریم، این مثال قرینه دارد که مولی در مقام بیان نیست از حیث این‌که این خطاب امر وجوبی است یا استحبابی، بناء بر این‌که دلالت خطاب امر بر وجوب به اطلاق است مقدمات حکمت دیگر این‌جا تمام نمی‌شود چون قرینه داریم مولی در مقام بیان نیست. اما اگر بگوییم دلالتش بر وجوب دلالت وضعیه است یا وجوب به حکم عقل است، ‌دیگر اقتضاء‌ وجوب می‌‌کند.

این ثمره به نظر ما قابل قبول است.

ثمره هفتم این است که اگر در روایات خطاب امر به یک فعل مقیدی تعلق بگیرد مثلا مولی به عبدش بفرماید آمرک ان تکرم عالما عادلا و ما بدانیم از خارج که عادل بودن آن شخصی که او را اکرام می‌‌کنیم لازم نیست، حالا بحث این است که اصل وجوب اکرام عالم را می‌‌شود از این خطاب استفاده کرد یا نه؟

محقق عراقی از فقهاء نقل می‌‌کند که آن‌ها گفتند بله ما می‌‌گوییم قید واجب نیست اما ذات مقید واجب است. مثل امسح ببلة یمناک ناصیتک، مسح ناصیه که موی نزدیک پیشانی است لازم نیست و لکن مسح به بله ید یمنی لازم است، ‌با این‌که امر واحد است تفکیک کردند بین بین قید و مقید. این را مرحوم محقق عراقی در نهایة الافکار جلد 1 صفحه 161 بیان کردند.

یا در روایت داریم در صحیحه حلبی این‌طور آمده من کان موسرا و حال بینه و بین الحج مرض أو حصر أو امر یعذره الله فیه فان علیه ان یحج عنه من ماله صرورة لامال له. کسی که استطاعت مالیه دارد و لکن استطاعت بدنیه یا استطاع سربیه یعنی باز بودن راه ندارد، باید نائب بفرستد برای حج و کسی را بفرستد برای حج نیابی از طرف خودش که تا کنون حج بجا نیاورده باشد، ‌صروره باشد. وسائل الشیعة جلد 11 صفحه 63. ادعاء شده که اصحاب صروره بودن نائب از حی را حمل کردند بر استحباب. بعد بحث می‌‌شود که آیا می‌‌شود به این روایت استدلال بکنیم که حی اگر استطاعت مالیه داشت و لکن استطاعت بدنیه مثلا نداشت، مطلقا بر او واجب است که نائب بگیرد یا همان‌طور که مشهور می‌‌گویند این حکم مختص کسی است که قبل از طرو عذر حج بر او مستقر شده بود و ترک کرد حج را تا عاجز از مباشرت حج شد اما کسی که هنگامی که استطاعت مالیه پیدا کرد توانایی بدنی برای حج رفتن نداشت برای او نائب گرفتن واجب نیست، آیا می‌‌توانیم به این روایت تمسک کنیم در رد قول مشهور بگوییم مطلقا بر او نائب گرفتن واجب است همان‌طور که مرحوم آقای خوئی و آقای سیستانی فتوی می‌‌دهند.

مرحوم آقای حکیم فرموده تفکیک بین قید و مقید در وجوب بعید است که ما بیاییم بگوییم اصل نائب گرفتن بر این شخص واجب است و لکن صروره بودن نائب واجب نیست با این‌که خطاب امر واحد است فان علیه ان یحج من ماله صرورة لامال له، مرحوم آقای حکیم در مستمسک جلد 10 صفحه 193 فرموده تفکیک بین این دو در وجوب بعید است.

ولی انصاف این است که عقلاء احتجاج می‌‌کنند. عذر کسی را که ترک کند ذات مقید را به بهانه این‌که من می‌‌دانم قیدش واجب نیست نمی‌پذیرند. مثلا در همان مثال اکرم عالما عادلا، اگر یک شخصی بگوید من که می‌‌دانم عادل بودن آن کسی که اکرام می‌‌کنیم واجب نیست پس دیگه اکرم عالما عادلا آمرک ان تکرم عالما عادلا حمل بر وجوب نمی‌شود حتی نسبت به اصل اکرام عالم، ‌ترک بکند اکرام عالم را، ‌عقلاء او را معذور نمی‌دانند، ‌احتجاج می‌‌کنند می‌‌گویند تو که علم نداشتی اکرام عالم واجب نیست چرا از او رفع ید کردی. در مورد استنابه هم عقلاء‌ احتجاج می‌‌کنند می‌‌گویند تو می‌‌دانستی نائب لازم نیست صروره باشد قبلا حج بجا نیاورده باشد اما می‌‌دانستی اصل استنابه هم واجب نیست چرا از این ظهور خطاب امر رفع ید کردی. و لذا به نظر ما عقلاء احتجاج می‌‌کنند به این خطاب امر و باید نسبت به ذات مقید مکلف آن را تحصیل بکند.

و لذا ما معتقدیم و لو از این باب که لفظ امر وضع نشده است برای وجوب تا تفکیک بین قید و مقید در وجوب مستلزم استعمال لفظ در اکثر از معنا باشد بلکه معتقدیم دلالت لفظ امر به اطلاق است بر وجوب و لذا این تفکیک در وجوب بین مقید و قید از نظر ما هیچ محذوری ندارد.

آخرین ثمره که ثمره هشتم است این است که بناء بر این‌که دلالت لفظ امر بر وجوب به وضع است اگر تعارض کند با یک ظهور وضعی دیگر با هم تساقط می‌‌کنند. مثلا مولی فرموده آمرک ان تشرب ماء، ما می‌‌دانیم اگر مراد از آب معنای حقیقی آب باشد شرب آن واجب نیست ظهور وضعی آمرک اقتضاء می‌‌کند وجوب این فعل را، ‌تعارض می‌‌کند با ظهور وضعی لفظ ماء در ماء مطلق بخاطر این‌که ما می‌‌دانیم اگر مراد از ماء، ماء‌ مطلق باشد امر به او امر وجوبی نیست. اما اگر بگوییم دلالت امر بر وجوب به اطلاق است آن وقت تعارض بکند با یک ظهور وضعی طبق بعض مبانی ظهور وضعی بر او مقدم است. چون یک مبنایی هست که اگر تعارض بین ظهور اطلاقی و ظهور وضعی شد، ظهور وضعی اگر متصل است به ظهور اطلاقی مانع از انعقاد مقدمات حکمت در او می‌‌شود، ‌اگر منفصل از او است، ظهور وضعی اقوی دلالتا است، بیان است بر مراد و مقدم است بر ظهور اطلاقی که لابیان و سکوت است و بخاطر سکوت ظهور اطلاقی پیدا کرده است عقلاء ظهور وضعی را که بیان بر مراد است ادعاء می‌‌شود که بر ظهور اطلاقی که ناشی از سکوت است مقدم می‌‌دارند. و این مبنای جمع کثیری از بزرگان است و لذا فرمودند اکرم کل عالم با لاتکرم الفاسق نسبت به عالم فاسق و لو تعارض به عموم من وجه می‌‌کند اما چون دلالت اکرم کل عالم به عموم وضعی است بر وجوب اکرام عالم فاسق، ‌این ظهور بیانی است مقدم است بر ظهور لاتکرم الفاسق نسبت به حرمت اکرام عالم فاسق که ظهور اطلاقی است ناشی است از سکوت از بیان قید و ظهور سکوتی اضعف است از ظهور وضعی و بیانی و لذا ظهور بیانی و وضعی مقدم بر آن است.

و لکن ما این مبنا را نپذیرفتیم، ‌معتقدیم ظهور اطلاقی و ظهور وضعی با هم تعارض و تساقط می‌‌کنند. اگر قائل بشویم به این‌که ظهور وضعی بر ظهور اطلاقی مقدم است این ثمره هشتم هم ثمره خوبی است. مثلا اگر خطاب امر با یک ظهور اطلاقی خطاب دیگری تعارض بکند، علم اجمالی داریم یا این خطاب امر مراد جدی از آن وجوب نیست یا مراد جدی از آن ظهور اطلاقی خطاب آخر اطلاق نیست، ما طبق این مبنای تقدیم ظهور وضعی بر ظهور اطلاقی اگر بگوییم خطاب امر ظهور وضعی در وجوب دارد مقدم می‌‌شود بر آن ظهور اطلاقی و اگر بگوییم ظهور امر در وجوب ظهور اطلاقی است تکافؤ می‌‌کنند با آن ظهور اطلاقی دیگر و در عرض واحد با هم تعارض و تساقط می‌‌کنند. اما عرض کردیم ما این مبنا را قبول نداریم که ظهور وضعی بر ظهور اطلاقی مقدم باشد. و لذا این ثمره هشتم را نمی‌پذیریم.

هذا تمام الکلام فی معنی الامر و الثمرات الفقهیة المترتبة علی الاقوال الاربعة فی ذلک. کلام واقع می‌‌شود در این بحث معروف که استطرادا در این‌جا بحث شده که آیا معنای طلب و اراده یکی است یا معنای این دو با هم مغایر است. به مناسب این‌که گفته شده لفظ امر وضع شده برای معنای طلب بحث شده که آیا طلب و اراده یک معنا دارند یا دو معنا دارند و این بحث هر چند اصولی نیست اما به تبع اعلام مختصری راجع به آن بحث می‌‌کنیم ان‌شاءالله.

و الحمد لله رب العالمین.